

شَطْر بغداد آمد و جامه خود از تن بیرون کرد و در آب رفت
و غوطه خورد چون سر بر آورد خود را در آب نیل
میردید پس در کنار رود نیل ایستاد برهنه و غریب
و مضطر که شخصی پیش روی آمد و از وی سوال کرد که
تو از جای کفایت بغداد آن شخص گفت اینجا رود نیل
مصر است گفت الله اکبر جامه اینجا ندارم و در آب غوطه
خوردیم اکنون در مصرم پس آن مرد جامه در پیش روی نهاد
و او را بجان خود برد و این مرد خواجه در کربلا بود چون
چند روز این رویش پیش او بود دید که مردی بغایت ضاحک
پس از خضری صاحب جمال داشت و بر وی او را داد و در کربلا
او را بیاموخت و چند سال اندر کربلا میگرد و الله تعالی او را
دو پسر بیاد پس دیگر روزی برخواست و در کنار رود
نیل رفت که غسل کند و چون در آب فرو رفت و شستن
بر آورد خود را در کنار شط بغداد دید و جامه های خود را
دید که همچنان نهاد بر رود جامه در پیش رویش نهاد

و بسجده

و بسجده رفت پس صوفی را دید گفت ای درویش زور باش
که نزدیک است که شیخ بسجده رسد پس او را در پیش رویش
که همان روز و همان وقت است و آن قضا های گذشته بر تو فراموش
نمیکرد تا بسجده رسید و بسجده شیخ پنداخت و شیخ پیامد
و نماز بگزید چون بخانه باز رفتند در خلوة به پیش شیخ
رفت و احوال خود همه بیان کرد شیخ گفت در رفتن چه
فکر بودی گفت در آیه معراج یعنی صلی الله علیه و آله
و در گذشتن زمان آن مرا چیزی خاطر آمد که این همه قضا یا
و کار و بار در یک لحظه چگونه بوده باشند پس شیخ شهادت داد
و فرمود ای ساد دل تو را معلوم نیست که قدرت الله سبحانه
و تعالی بر زمان و محلی لسان و طبع و بین هست و در نزد او این آسانست
که مدتهای چندین سال لحظه بگذرانند اینست که الله تعالی با تو نظر
عمیق دارد و بر این سبب ترا از شبهه خلاص کرد و این چنین
واقع است و تحقیق است و بدان صریح بیاورد و سر گفت
باش شیخ تو به کیم القاعم فرزندان دارم شیخ فرمود من کسی